

## جهان بینی ایالات متحد امریکا

گفتیم ایالات متحد امریکا رهبری نظام جهانی سرمایه داری را برعهده دارد، بنابراین روابط مثبت و منفی آن — درمورد این نظام خودساخته — در سرتاسر گیتی گسترده است. نیازی نیست در اینجا به تفصیل، تمامی این روابط و پیوندها و تاریخ آنها را — که یکی از گسترده ترین موضوعات تاریخ معاصر است — بشکافیم تا به هویت این کشور و هویت دشمنان و مخالفان نظام آن پی ببریم بلکه کافی است مهمترین آنها را که موقعیت این کشور در نظام معاصر جهانی و بخصوص موقعیت آشکار آن در جهان عرب را با در نظر گرفتن ویژگیها و چگونگی روابط، مورد بررسی قرار دهیم.

### هویت ایالات متحد امریکا

ایالات متحد امریکا در امریکای شمالی از شرق به اقیانوس اطلس و از غرب تا اقیانوس آرام امتداد می یابد، از شمال به کانادا و از جنوب به مکزیک و خلیج مکزیک محدود می شود؛ آلاسکا شبه جزیره ای که از شمال غربی کانادا تا تنگه برینگ — مرز آن با سیبری — ادامه دارد، از اراضی این کشور بشمار می رود.

پس از توسعه تسلیحات، موشکهای اتمی در دو اردوگاه متخاصم و پیشرفته صنعتی: اردوگاه کشورهای غربی و در رأس آنها امریکا، و اردوگاه کشورهای سوسیالیستی اروپایی. ایالات متحد امریکا و کانادا و جزیره گروئنلند (اراضی سبز) دانمارک و جزیره ایسلند از نقطه نظر جغرافیایی — نظامی مجموعه واحدی

از سرزمینی را تشکیل می‌دهند که در حال حاضر تماماً زیر کنترل ژنرالهای پنتاگون قرار دارند. این مجموعه قاره‌ای شامل:

الف - زمینهای پیوسته، متشکل از:

- ایالات متحد امریکا در امریکای شمالی (به‌استثنای جزایر هاوایی که

خود ایالتی را تشکیل می‌دهد)؛

- قسمت اعظم زمینهای کانادا واقع میان عرضهای ۵۰ و ۷۰ درجه

جغرافیایی از جمله، جزیره نیوفوندلند؛

- شبه جزیره آلاسکا.

ب - مجموعه جزایر نزدیک بهم واقع در شمال شرقی کانادا، شامل:

- جزایر کانادایی واقع میان عرض ۷۰ و ۸۰ درجه که تشکیل مثلث

بزرگی داده و قاعده آن از دهانه خلیج هودسن تا خط طول ۱۲۰ گرینویچ غربی

است و رأس این مثلث در اقیانوس منجمد شمالی اندکی از عرض ۸۰ درجه،

آن طرف تر است؛

- جزیره گروئنلند در شرق جزایر کانادا که از عرض ۶۰ درجه تا اقیانوس

منجمد شمالی آن سوی عرض ۸۰ درجه ادامه یافته است؛

- ایسلند مستقل در شرق گروئنلند و به فاصله آبی تقریباً ۳۰۰ کیلومتر

از آن، که سواحل شمالی آن در تماس تقریبی با دایره قطبی (عرض ۶۷ درجه)

است.

باید دانست اتحاد شوروی و ایالات متحد امریکا با فعالیتهای نظامی خود

اقیانوس منجمد شمالی را که دایره عرض ۸۰ درجه، آن را فرا گرفته میان خود

قسمت کرده‌اند. فاصله مسکو تا جنوب جزیره گروئنلند - که به دلیل جریان گرم

خلیج در نزدیکی آن، قسمت غیر منجمد آن است - حدود ۳،۰۰۰ کیلومتر است

و «کریمه» در دریای سیاه از آن جزیره، ۵،۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد و شهر باکو

(مرکز آذربایجان شوروی و شهر نفت) از گروئنلند حدود ۵،۰۰۰ کیلومتر فاصله

دارد؛ تمامی این فاصله‌ها را موشکهایی با برد متوسط، می‌توانند طی کنند. ولی

برخلاف این امر می‌بینیم فاصله مناطق مناسب در اردوگاه سوسیالیسم - که

حائز تمامی شرایط مادی باشد که بتوان از آنجا حمله موشکی انجام داد - تا

مناطق صنعتی امریکا هرگز کمتر از ده هزار کیلومتر نیست و چنین مسافتی تنها با

موشکهای قاره‌پیما قابل طی شدن است.

میزان جمعیت ایالات متحد حدود دویست و بیست میلیون نفر و تقریباً

معادل ۸۰ درصد جمعیت اتحاد شوروی است<sup>۱</sup>، و این جمعیت طبق نوشته دائرة-المعارف لاروس: «مخلوطی عجیب از انسانها، نژادها و ادیان هستند». در میان این جمعیت حدود شش میلیون یهودی و بیست و پنج میلیون سیاه‌پوست است که همواره قوانین و عرفهای وحشیانه نژادپرستی شامل این گروه اخیر می‌شده است. مساحت این کشور بیش از نه میلیون کیلومتر مربع است یعنی پراکندگی متوسط جمعیت ۲۵-۲۴ نفر در هر کیلومتر مربع است که با توجه به تراکم فوق‌العاده جمعیت در شهرها و مراکز صنعتی، می‌بینیم که منطقه وسیعی از زمینهای این کشور غیرمسکونی است.

ازدحام در شهرها و مراکز صنعتی خود بار سنگینی بر دوش شبکه دفاعی و تجهیزات آن تحمیل می‌کند در حالی که مناطق خالی از سکنه امکانات مناسبی برای ایجاد پایگاههای ثابت و متحرک موشکی و بهره‌برداری از ذخایر اتمی فراهم می‌آورند.

زمینهای ایالات متحد به سه گونه متفاوت است:

**گونه شرقی:** مجموعه‌ای است از بلندیهای کهن اولیه که جلگه‌ها و فلاتهای پهناوری را تشکیل می‌دهد.

**گونه میانی:** عبارت است از جلگه وسیع رسوبی که آبهای آن رودخانه می‌سی‌سی‌پی را که به خلیج مکزیک می‌ریزد، تشکیل می‌دهند.

**گونه غربی:** شامل سلسله کوههای سترگی است که همچون دیواری فشرده دیگر مناطق کشور را از اثرات ناشی از اقیانوس آرام به دور می‌دارد. ایالات متحد آمریکا را می‌توان به اعتبار دیگری به هفت منطقه تقسیم بندی کرد:

۱. **منطقه شمال شرقی:** نخستین جایی که در این کشور از سوی اروپائیا به استعمار کشیده شد و «انگلستان جدید» نام گرفت؛ از نظر پستی و بلندی شبیه اروپاست که میوه و فراورده‌های پیش‌رس آن، شهرت دارد.

۲. **منطقه اطلسی میانی:** در این منطقه شهرهای بزرگی چون نیویورک و فیلادلفیا وجود دارد و از لحاظ صنعتی و کشاورزی بسیار فعال است.

۳. **جلگه ساحلی جنوبی:** مشرف بر خلیج مکزیک، گرم و مرطوب بوده و دارای اقلیمی مداری است. کشت پنبه، نیشکر و میوه و بویژه چاههای نفت تکزاس در آن شهرت دارد.

۴. **منطقه دریاچه‌های بزرگ:** دریاچه‌ها در این منطقه به دلیل وسعت خود دریاهایی داخلی بشمار می‌روند که در سواحل آنها شهرهای صنعتی، مانند

شیکاگو و دیترویت قرار دارند. این منطقه به دآمداری شهرت دارد.

۵. **جلگه‌های بزرگ:** که در قسمت شرقی آن کشتهای وسیعی (گندم و ذرت) انجام می‌گیرد ولی قسمت غربی آن خشک و لم یزرع است.

۶. **کوههای غربی:** نیز شامل ناهمواریها بوده و مشرف بر جلگه‌های لم یزرع در شرق (جلگه بزرگ، فلات کلرادو و کلمبیا) است.

۷. **سواحل غربی:** شامل دو سلسله از کوههایی است که «اوریکون» و «فلات بزرگ کالیفرنیا» آنها را از هم جدا می‌کند. این منطقه از لحاظ کشاورزی غنی است.<sup>۱</sup>

پیش از این و در بخشی اول این بحث درباره وضع ویژه‌ای که ایالات متحد امریکا در شرایط جنگ جهانی دوم و پس از آن بدست آورد، سخن گفتیم؛ این کشور فرصت پیدا کرد که برخلاف سایر کشورهای سرمایه‌داری از بدبختی و نکبت آن جنگ، جان سالم بدر برد و مدت زمانی نه چندان کوتاه در بازارهای سرمایه‌داری جهان یکه‌تاز میدان باشد و بدین ترتیب منبع ذخیره جهانی تراکم ثروت و ارزش‌های اقتصادی شود که از هر سوی جهان به‌سویش سرازیر می‌شد و در نتیجه از نظر امکانات مادی به‌درجه بالایی از پیشرفت نسبت به سایر کشور-های سرمایه‌داری برسد.

علی‌رغم تجدید بنا و نوسازی صنعتی کشورهای سرمایه‌داری اروپا و ژاپن، ایالات متحد امریکا پیشرفت چشمگیر صنعتی خود نسبت به هر کدام از آن کشور-های سرمایه‌داری را حفظ کرد و حجم تولیدات این کشور معادل حجم مجموع تولیدات جهان سرمایه‌داری بوده است، به‌عنوان مثال در ۱۹۷۴ تولیدات این کشور ۴۷ درصد از تولید جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌داد<sup>۲</sup>؛ پس از این تاریخ نیز تغییرات محسوسی در این ارقام پدید نیامده است.

ایالات متحد امریکا علاوه بر حجم بالای تولید، بر اثر شرایط تاریخی که به‌برخی از آنها اشاره کردیم جایگاه ویژه و مهمی را در اقتصاد جهان سرمایه‌داری انحصاری اشغال کرده و این توان را دارد که از نظر قدرت تأثیر در این اقتصاد، تمامی قدرتهای سرمایه‌داری را پشت‌سر گذارد و بدین ترتیب رهبری مرکزیت آن را به‌عهده داشته باشد؛ برای مثال دیدیم که چگونه با وسایل مختلف و حيله‌گری به اصطلاح «کمکها» به‌حیات اقتصادی همه کشورهای سرمایه‌داری — اعم از پیشرفته و عقب‌مانده — نفوذ کرد و بخصوص دیدیم که چگونه رهبریت

۱. به دایرةالمعارف «لاروس»، ذیل ماده «ایالات متحده» مراجعه فرمائید.

۲. دویدار، گزارش بودیجهای فتح، درباره بحران انرژی، ش ۴۸، ۱۹۸۰.

خود را بر نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری — که فعالیت آن را به‌عملکرد بنگاه عظیم انحصاری تشبیه کردیم که در آن قویتر، از ثروت و منافع «شرکای» ضعیفتر بهره‌برداری می‌کند و منافع و ارزشهای ستمدیدگان را می‌بلعد — تحمیل کرد و استحکام بخشید.

بطور خلاصه می‌توان گفت نقش رهبری ایالات متحد آمریکا بر جهان سرمایه‌داری بر بنیادهای زیر استوار است:

برتری قاطع در نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری؛

— نفوذ سیاسی همه‌جانبه که پایه‌هایش بر ارتجاع جهانی، خیانت و جهل و فرصت‌طلبی و نیرنگ در کشورهای این نظام منحط جهانی استوار است و شبکه‌های نظامی، اقتصادی، جاسوسی و خرابکاری این کشور در سرتاسر جهان از آن حمایت می‌کنند.

چنین امتیازهایی در نظام سرمایه‌داری جهانی در چارچوب امپراتوری و در ضمن چنان انحصار جهانی عظیمی مؤثر می‌افتند و بر این کشور استعماری، شرایط غارت و بهره‌کشی و تسلط بر دیگران (شرکای دیگر) را فراهم می‌آورند. در اینجا توجه خوانندگان را بدین نکته جلب می‌کنیم که نظام مشارکت نیرنگ‌باز انحصاری به‌عضو قویتر اجازه بهره‌کشی از توان دیگران به‌نفع خود — یعنی استفاده از تمامی قدرت انحصار به‌علاوه قدرت خویش در آن — را می‌دهد، برای مثال یک کشور عقب‌مانده در نظام جدید استعماری — هنگامی که گرفتار حکامی می‌شود که پیوندهای خود را با شبکه انحصار جهانی مستحکم می‌کند — با بودجه اختصاصی خود از منافع استعمارگران و در رأس آنها آمریکا حراست می‌کند.

بر اساس آنچه گذشت می‌بینیم که ایالات متحد آمریکا، بیشترین منافع را در موجودیت مداوم این نظام پلید و نیز بقای شبکه آن — که بر وابستگان پیشرفته و عقب‌مانده‌اش در جهان تحمیل کرد — دارد. بنابراین، آمریکا دشمن نظام جهانی سوسیالیسم است و تمام سعی خود را در مورد پیوستن آن به شبکه جهانی مورد نظر خود، بکار می‌برد. آنچه برای نظام سرمایه‌داری انحصاری مهم است کسب سود برای خود به هر طریق و وسیله است هرچند از راه دارودسته‌ای باشد که سوسیالیسم را به رژیم بوروکراتیکی تبدیل کند که از دسترنج توده‌های مردم خود برایش فراهم آورد.

ایالات متحد آمریکا به‌عنوان بزرگترین مصرف‌کننده انرژی (بویژه نفت) که مصرف این کشور معادل مجموع مصرف سایر کشورهای سرمایه‌داری است، نظارت مطلق بر توزیع آن در جهان نامبرده داشته و از نزدیک سراقب عملیات

استخراج آن در مناطق نفتی که در برخی کشورهای عقب‌مانده جهان پراکنده است می‌باشد و تمامی ابزارهای قدرت خود — کارشناسان و مزدورانش در مناطق نفتی، نمایندگان و عوالمش در کشورهای دارای نفت، فشارهای گوناگون که از جمله آنها تهدیدهای نظامی با نیروهایی مثل «نیروهای واکنش سریع» و خرابکاری و توطئه جاسوسان و مزدوران خود و... — را بکار می‌برد تا این عملیات را در کانال دلخواه خود قرار دهد. این کشور برای ایجاد و تحکیم موقعیت رژیم صهیونیستی در فلسطین، دهها میلیارد دلار هزینه متحمل شده و می‌شود تا این رژیم همچون پایگاه و ژاندارسی در منطقه نفتی خاورمیانه برای او باشد. به‌عنوان مثال اسرائیل در دهه گذشته (۱۹۷۹-۱۹۷۰) سلاحهایی به ارزش ۱۴/۳ میلیارد دلار وارد کرد که امریکا ۱۳/۱ میلیارد دلار آن را پرداخت کرده، بنابراین باید گفت ایالات متحد امریکا دشمن اصلی انقلاب فلسطین نیز بشمار می‌رود.

سرمایه‌داری با رشد خود جهان اسلام را به سقوط کشاند و آن را متلاشی ساخت و رشته حیاتی اقوام آن را نابود کرد و از نظر مادی و معنوی، مسلمانان، از جمله امت عربی را متشتت ساخت و در هریک از این کشورها بذرفقر و عقب‌ماندگی افشاند و باعث از هم‌پاشیدگی و بدبختی آنها شد. استعمار جدید، که به‌سرکردگی ایالات متحد امریکا شکل گرفته بود، از هم گسستن امت ما و عقب‌ماندگی آن از طریق وابستگی کشورها به‌نظام خود را، به‌عنوان اعضای وابسته و در عین حال پراکنده‌ای که در این نظام، در چارچوب منافع تنگ‌نظرانه، و خودبینانه و اقلیمی خود، مبتنی بر تبعیت از استعمارگران و تأمین امنیت رژیمهای وابسته در هریک از کشورهای عربی را در رأس برنامه‌های خود قرار داده است، دو نقطه اساسی انقلاب سترگی است که شبکه نامبرده را باید در مهمترین حلقه خود بگسلد و فروپاشی و فرجام نابودی قهری آن را به‌جلو‌اندازد. ایالات متحد امریکا تنها برای ممانعت از تحقق چنین هدف بزرگی برای توده‌های امت ما به‌یاری اسرائیل نمی‌شتابد و به‌تلاش در جهت سرکوب انقلاب فلسطین نمی‌پردازد، بلکه بدین سبب نیز که رهبری امپریالیسم جهانی را بر عهده دارد طبیعتاً دشمن توده‌های جهان سوم و خصم هر حرکت رهاییبخش در جهان است.

به‌عبارت دیگر این کشور سد راه تمامی جوامع انسانی در نیل به تکامل والای خود است که در آن تلاشهای بشریت، نه برای نابودی بلکه برای خوشبختی انسان بکار می‌رود و با این عنوان کشور فوق بزرگترین مدافع نظام جهانی موجود — نظام گرسنگی، عقب‌ماندگی و ستم‌پیشگی انسان — است.

## شرکا و رقبای آمریکا

پیش از این گفتیم که ایالات متحد آمریکا امپراتوریهای کهن را در امپراتوری جهانی واحدی تحت رهبری خود گرد آورد، و نیز گفتیم این ساخت نوین امپریالیستی در پیوندها و شکل‌گیری خود بی‌شباht به یک شرکت بزرگ انحصاری جهانی نیست که تمامی کشورهای که قوانین سرمایه‌داری انحصاری بر آنها حاکم است — اعم از پیشرفته و عقب‌مانده — در آن سهیمند و انحصارگران نیرومند و پیشاپیش آنها، انحصارگران آمریکایی این شرکت بزرگ جهانی را مورد بهره‌کشی خود قرار داده‌اند. چنین اوضاعی، مسلماً به حساب بدبختی و رنج توده‌انسانهایی است که در سراسر جهان سرمایه‌داری پراکنده‌اند و در این صورت می‌توان دو مسئله متناقض زیر را که ناشی از طبیعت چنین ساختی است، ملاحظه کرد:

۱. تمامی آنهایی که از این نظام جهانی سود می‌جویند، از بزرگ سرمایه‌داران انحصارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته گرفته تا مدافعان این نظام و یاوران آنها که در تلاش برای تداوم رابطه کشورهای عقب‌مانده‌شان با شبکه سرمایه‌داری جهانی در تکاپویند، همگی دست به‌دست هم داده‌اند تا عمر این نظام را طولانی‌تر کنند، و اگر امکان داشته باشد آن را ابدی سازند.

۲. آنهایی که در بقای این نظام سهیمند، سودهای حاصله خود را — بسته به قدرت و موقعیت خویش در این نظام و به‌شیوه‌های گوناگون غارتگری انحصارگرایانه — بدست می‌آورند؛ آنها گرگ‌منشانه برای وصول به بیشترین میزان غنایم، با یکدیگر به مسابقه و رقابت می‌پردازند.

انعکاس این دو ویژگی در رابطه با کشورهای تبعه انحصارگران، به صورت انعقاد پیمانهایی دسته‌جمعی بروز می‌کند که هم حمایت از این نظام و در عین حال، رقابت برای کسب موقعیت برتری، را برایشان در پی داشته است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا کشور یا کشورهای وجود دارند، که بتوانند بجای ایالات متحد آمریکا سرکردگی امپریالیسم را به‌عهده گیرند؟

اشاره کردیم که این احتمال به دلیل برتری قاطع ایالات متحد آمریکا بر رقبای خود در جهان سرمایه‌داری، در تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، وارد نیست زیرا مشاهده می‌کنیم که دلار آمریکایی در بانکها، ژنرال آمریکایی در پیمانهای نظامی، و نماینده آمریکایی در گرد هماییهای بین‌المللی، همیشه در میان هموعان خود جای نخست را به خود اختصاص می‌دهند.

پیش از این تذکر دادیم که ایالات متحد امریکا، در چارچوب حفظ رابطه با شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری، استقلال سیاسی را نیز تشویق می‌کند، ما در اینجا مسامحتاً تعبیر استقلال سیاسی را بکار می‌بریم ولی قصد ما از این تعبیر تنها شکل ظاهری، یعنی تشکیل حکومت محلی از طریق تشکیلات مستقلی است که در نهایت، وابسته به نظام استعمار جهانی می‌باشد. چنین حکومتی هرگز در مسائل اصلی و عمده سیاسی و غیرسیاسی، از خواست و اراده سرکرده استعمارگران خارج نمی‌شود، این مسئله بدیهی است که نظام جهانی و متمرکز استعمار نو تنها به دنبال آن نیست که امریکا را رهبر خود بداند، بلکه اجازه هیچگونه انتقال اساسی و جابجایی قدرت و نیز شکل‌گیری مراکز جدید قدرت را در نظام خود و نظام جهانی نمی‌دهد. و اگر چنین چیزی صورت گیرد، با تمام قوا آن را کنترل می‌کند تا موازنه موجود در نظام خود را حفظ کند و مانع از هم‌گسستگی شبکه جهانی خود، بوسیله عوامل تشکل یافته جدید شود.

برای نمونه نفت را در نظر بگیریم که اساس قدرت اقتصادی بزرگی را تشکیل می‌دهد. در این صورت متوجه می‌شویم که استعمارگران امریکایی، علی‌رغم اینکه معتقدند و تأکید می‌کنند که صاحبان نفت در جهان سوم و بویژه اعراب، خود از مدافعان سرسخت پیوند کشورشان با شبکه سرمایه‌داری انحصاری جهانی هستند، با تمامی وسایل اقتصادی، سیاسی و نظامی وارد کارزار شده‌اند تا کنترل خود را بر منابع نفتی حفظ کنند.

نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی در روابط میان سردمداران امریکایی، اروپایی و ژاپنی خود، فاقد انضباط می‌باشد و بر تمامی فعالیتهای آن، تک‌روی حاکم است، بسیاری از اوقات دیده‌ایم که تک‌روی ایالات متحد امریکا، به دیکتاتوری این کشور در این نظام انجامیده است. در بحرانهای این نظام و بویژه بحران عمومی فعلی و رکود اقتصادی که گریبانگیر آن است، این روند تک‌روی تشدید پیدا کرده و اثر بیشتری بر این نظام بر جای می‌گذارد. برای مثال، در جنگ (۱۹۷۳) اعراب و اسرائیل، امریکا بدون مشورت و حتی بدون اطلاع همیمانان اروپائی خود نیروی نظامی خود را از آنجا فراخواند، در حالی که این همیمانان از لحاظ نظری بدون اینکه نقشی داشته باشند، خود را در جنگ با اتحاد شوروی می‌دانستند.

این کشور به خود حق می‌دهد در مسئله سهمی همچون مسئله فلسطین، به تنهایی تصمیم بگیرد و تمامی آنچه را که به کمپ دیوید و به از هم‌پاشیدگی لبنان و اشغال جنوب آن بوسیله دشمن صهیونیستی انجامید، نه تنها بدون توجه به نظرات همیمانان اروپایی خود — که مستقیماً در مسئله ذی‌نفعند — بلکه

حتی، برخلاف نظرات صاحبان اصلی این مسئله و در وهله نخست مردم فلسطین و لبنان و سپس تمامی اعراب — بجز سادات و دارودسته خائنش — تصمیم بگیرد و تحمیل کند. بعلاوه باید به تمامی اینها فعالیت‌های خرابکارانه و توطئه‌های این کشور و نیز دخالت آن در مناطق گوناگون جهان را — که گویا تنها اوست که در این دنیا زندگی می‌کند — افزود.

اروپاییها و ژاپنیها نیز هر جا که فرصت پیدا کنند، در موارد یاد شده، فرقی با آمریکا ندارند. هر کدام از این کشورها مثلاً معاملاتی بدون «کسب اجازه» از رئیس (امریکا) با اتحاد شوروی، یا برای منافع خودش در جهان سوم، انجام می‌دهند؛ هر یک از همپیمانان سرمایه‌دار، در تلاشند تا از زیر بار پیمانهای خود و بویژه بار آزاردهنده‌ای که بر اثر پیمانهای نظامی بر آنها تحمیل شده — با افکندن این بار بر دوش دیگران — رهایی یابند.

این داستان قدیمی و همیشگی است که صورتی از آن را از قول «هرالد تریبون»<sup>۱</sup> برای شما نقل می‌کنیم:

«... وزیر دفاع آمریکا، کاسپر واین‌برگر دوستانش را هشدار داد که «بسادگی می‌توان تصویب شکننده بودجه دفاعی ایالات متحد را پیش‌بینی کرد، چه، همپیمانان ما سهم عادلانه‌ای در بودجه دفاعی نمی‌پذیرند»، آقای واین‌برگر گفت: افزایش قدرت آمریکا به قیمت ارزانی، بدست نمی‌آید، زیرا چنین افزایشی منوط به عقب‌نشینی‌هایی در بودجه برنامه‌های اجتماعی است که تعداد زیادی از نمایندگان، اجرای آنها را تأیید می‌کنند؛ و مردم آمریکا نمی‌خواهند به تنهایی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را تأمین کرده و تقویت کنند. هرالد تریبون در ادامه می‌گوید: «آقای واین‌برگر در این سخن محق است. چه، تصویب و تأیید بودجه دفاعی در ایالات متحد واقعاً شکننده است و از آنجا که برخی حذفیات در برنامه‌های اجتماعی که ریگان پیشنهاد کرده، باعث مشکلاتی برای آمریکاییهای فقیر شده، — که خود تعبیر محترمانه‌ای از عصبان است — هر لحظه ممکن است نگرانی عمومی در همه جا گسترش یابد.

اگر همپیمانان واقعاً طرح آمریکا را در مورد ایجاد چنین نیرویی تأیید کنند، باید همچون ایالات متحد سهم خود را در برنامه دفاع

غرب افزایش دهند، تازه این یک طرف قضیه است. تنها آقای واین برگر و پرزیدنت ریگان نیست که با مشکلات مواجه شده‌است، جمعیت انبوه تظاهرکنندگانی که مخالف جنگ بودند، در همان لحظه که آقای واین برگر و دوستانش در مقر وزارت دفاع آلمان غربی گرد آمده بودند، تصاویری از کودکان قربانی شده را بر دیوارهای ورودی آنجا نصب کرده بودند. چنانکه در هلند و حتی درون حزب کارگر بریتانیا نیز حرکت‌های مشابهی صورت پذیرفته است. ولی بهترین کشوری که می‌تواند به‌عنوان مثال، نمودار مشکلاتی باشد که حکومت‌های اروپایی در حال حاضر با آن درگیر هستند، بلژیک می‌باشد، که درگیر حرکت عظیمی در مخالفت با سلاح‌های اتمی است و از مشکلات حاد اقتصادی رنج می‌برد. تولیدات صنعتی این کشور سیر نزولی طی می‌کند و کسری درآمد بودجه این کشور موجبات نگرانی زیادی را فراهم آورده است و انتظار می‌رود که درصد بیکاری در سال آینده (۱۹۸۲) به ۱۰ درصد افزایش یابد، مشکلات بلژیک به اوج حدت خود رسیده است. حکومت‌های دیگر غربی نیز، از انگلیس گرفته تا آلمان، درگیر مشکلات مشابهی هستند. بنابراین دشوار است که بتوان دانست از کجا باید پول لازم را برای تأمین افزایش بودجه دفاعی پیشنهادی دولت ریگان تأمین کرد...» (پایان گزارش هرالد تریبیون).

«تایمز» صورت دیگری که نشانگر چگونگی روابط ایالات متحد با ژاپن است ارائه داده است و می‌گوید:

«... آقای سوزوکی از هنگام بازگشت خود برای دیدار از واشنگتن، خود را در معرض حملات چندجانبه یافت؛ کلمه «همپیمانی» که در بیانیه مشترک وارد شده بود همچون دلیلی بر پذیرش میزانی از همکاری‌های مستقیم نظامی با امریکا از سوی نخست‌وزیر، تعبیر شد و این مطلبی است که افکار عمومی ژاپن همیشه از آن ابا داشته است. احزاب مخالف آن چنان حملات خود را تشدید کردند که «ماسایوشی ایتو» وزیر خارجه و مسئول بیانیه، فوراً استعفا داد؛ آنگاه بنا به اعتراف یکی از سفرای سابق امریکا ادعا شد که سلاح اتمی که جز با رضایت حکومت (ژاپن) اجازه ورود به این کشور را نداشت، هم اینک در ناوهای امریکایی که از

بنادر جنگی ژاپن استفاده می‌کنند نگهداری می‌شود. به دنبال این جریان سفر آقای «هیگ» به توکیو که قرار بود در ماه آینده صورت پذیرد، لغو شد و مانورهای دریایی مشترک دو کشور نیز خیلی مختصر برگزار گردید و به این ترتیب بنظر می‌رسد که هیجان و نگرانی بی‌سابقه‌ای در روابط آمریکا و ژاپن بروز کرده است، وقتی از کشوری چون ژاپن خواسته می‌شود— یا به عبارت بهتر بر این کشور فشار وارد می‌آید— که بودجه دفاعی خود را برای شرکت مؤثرتر در به‌دوش کشیدن باری— که تهدید روسها آن را تحمیل کرده است— افزایش دهد؛ به معنی آن است که از این کشور خواسته شود قانون اساسی مردم خود را زیر پا گذارد؛ اکنون هیچگونه دلیلی برای هرگونه تغییرات اساسی در روابط کلی ژاپن با ایالات متحد و غرب وجود ندارد، جز آنکه این روابط در آن جهت هستند که از حساسیت بیشتری برخوردار شوند؛ چرا که مسائل کوچک را بسادگی می‌توان دید، در عین اینکه در سوءتفاهمات نیز بسیار مبالغه می‌شود به‌ویژه در کشوری که سخن صریح و اقدام منطقی در آن (واشنگتن) تعبیر بسیار بدی به دنبال دارد» (پایان گزارش تایمز).

در اینجا لازم است که توجه شما را به دو نکته مهم زیر که در دو تفسیر فوق‌الذکر در دو روزنامه معتبر و سخنگوی محافل سرمایه‌داری انحصاری در آمریکا و اروپا آمده است، جلب کنیم:

— منطبق آمریکا و دیدگاه این کشور نسبت به همپیمانان خود: به عنوان مثال وزیر دفاع این کشور، واین‌برگر معتقد است که بر اروپای سرمایه‌داری و ژاپن است که هزینه بقای حزب او را (حزب جمهوریخواه) بر مسند قدرت بپردازند و متعهد شوند از طریق افزایش بودجه نظامی خود، به همان ترتیبی که دولت متبوعش بدون مشورت با آنها انجام می‌دهد رضایت خاطر آمریکا را جلب کنند. برای مثال، ریگان همچون سایر رؤسای جمهور پیشین آمریکا، هنگامی که بودجه نظامی خود را به میزان دهها میلیارد دلار افزایش می‌دهد، با اروپا و ژاپن مشورت نمی‌کند، همچنانکه به هنگام صدور دستور تولید بمب نوترونی نیز با آنها مشورت نکرد. این پنتاگون است که برای برنامه‌های نظامی و تجاوزکارانه‌اش در جهان، افزایش بودجه نظامی را مقرر می‌دارد و همپیمانانش نیز موظفند از این خط پیروی کنند.

— برنامه‌های تسلیحاتی آمریکا و آنچه که به تبع این برنامه‌ها در کشور-

های همپیمان صورت می پذیرد، توده های مردم را در تمامی کشورهای سرمایه داری به شدیدترین مخالفتها برانگیخته است. علاوه بر اینکه میلیاردها دلار از بودجه برنامه های فوق از طریق غارت مردم کشورهای مستضعف تأمین می شود.

### وابسته های امریکایی

پیش از این گفتیم که ایالات متحد امریکا از شرایط به ارث مانده از پایان جنگ جهانی دوم، در نقاط مختلف جهان بهره برداری کرد و سیستم پیچیده جهانی را — که آفایی او را در آن امپراتوری چندجانبه تأمین کرده و به مثابه تاروپود آن عمل می کند — ایجاد کرده، گسترش داد. این سیستم از طریق پیمانهای نظامی و سیاسی، اروپا، امریکای لاتین و دیگر نقاط مهم جهان را زیر پوشش خود درآورد و امریکاحضور خود را بوسیله سازمانهای جاسوسی و مزدوران خود و گروههای خرابکار و توطئه گر به تمامی نقاط کره خاکی گسترش داد و پایگاههای نظامی خود را ایجاد کرد و ناوهای جنگی اعم از دریایی و هوایی را در تمامی نقاط استراتژیک جهان سرمایه داری — عقب مانده و پیشرفته — گستراند، ولی نوک تیز حمله این کشور به طرف جهان سوم و اردوگاه سوسیالیسم نشانه گیری شده است و علاوه بر همپیمانان اصلی (اروپائیها و ژاپنیها) از عوامل دوگانه زیر نیز برای سلطه گری بهره می برد:

فخست، مستعمره های تحمیلی: همچون اسرائیل، افریقای جنوبی، استرالیا، نیوزیلند و کانادا که به دنبال جنگ جهانی دوم به صورت بازوان امریکا درآمدند تا رفته رفته به شکل سرزمینهایی که دارای اهمیت اقتصادی و نظامی بیشتری هستند درآیند.

دوم، رژیمهای مرتجع در جهان وابسته به سرمایه داری: که حیات خود را مرهون نظام جهانی سرمایه داری می دانند.

استعمار تحمیلی — که براساس نابودی ملت‌هایی که بر سر راه خود قرار گیرند، تشکیل شده است — همراه با توسعه و انتشار نظام سرمایه داری در جهان، گسترش یافت به عنوان مثال سرمایه داران نخستین، در جریان مهاجرت خود به نقاط مختلف جهان اقوامی از سرخ پوستان، افریقاییها، آسیاییها و استرالیا ئیها را بکلی نابود کردند و نتیجه، آن شد که اروپائیها جای ساکنان اولیه قاره امریکا، استرالیا، جنوب افریقا و برخی جزایر اقیانوس آرام را گرفتند.

با فروپاشی استعمار کهن و بنای استعمار نو، مستعمره های تحمیلی کهن در کانادا، استرالیا، نیوزیلند و جنوب افریقا همراه با جدیدترین مستعمره تحمیلی

که انگلیسیها (بوسیله یهودیان مزبور) در نیمه اول قرن حاضر در ایجاد آن دست داشتند (فلسطین)؛ به ارکان اصلی امپراتوری چندجانبه و در عین حال یگانه، به سرکردگی ایالات متحد آمریکا تبدیل شدند که به صورت سازمانهای تجاوزکارانه در مرزهای این امپراتوری و در مناطقی که دارای منابع اولیه گرانبها می‌باشد دست به عمل زدند. این تجاوزها از طریق مناطق ذیل اعمال می‌شود:

۱. اسرائیل: این مستعمره تحمیلی بازوی آمریکا به سوی غنی‌ترین مناطق انرژی و مهم‌ترین موقعیتهای استراتژیک در جهان است؛ یعنی وطن عربی که در کنار سایر ثروتهای عظیم خود دارای بزرگترین منابع نفتی جهان می‌باشد؛ و در امتداد خطی که دو جهان استعمارگر و استعمار شده را از هم جدا می‌کند واقع شده است و بر جبهه مقدم نظامی غرب علیه جهان سوم و اتحاد شوروی، احاطه دارد؛ اسرائیل نسبت به سایر مستعمره‌های تحمیلی این امتیاز را دارد که همچون یک عضو برجسته در تشکیلات جهانی به حساب می‌آید که نظام سرمایه‌داری انحصاری آن را ایجاد کرده و رشدش داده است.

به عنوان مثال این کشور، مزدوران خود را از میان یهودیان اردوگاه سوسیالیسم — که در آنجا از اقلیتهای یهودی، فعالیتی جز هجرت دادن افراد خود به مناطق مؤثری همچون فلسطین، آمریکا و اروپای غربی کاری ساخته نیست — تأمین می‌کند و توان نظامی - اقتصادی خود را از استعمارگران صهیونیست (اعم از یهودی و غیریهودی)، بویژه آمریکایی، به دست می‌آورد و جمع این دو یعنی اسرائیل و حرکت صهیونیستی خارج از آن، در جهان مجموعه‌ای را بوجود می‌آورد که هر یک مکمل و ضامن بقای دیگری است.

اسرائیل با موقعیت ممتازی که در قلب جهان عرب دارد موقعیت سرمایه‌داران انحصارگر یهودی را نسبت به سایر سرمایه‌داران انحصارگر جهان تحکیم می‌بخشد و در همان حال اینان با استفاده از نفوذ و توطئه‌گریهای خود، احتیاجات اسرائیل را از نقاط مختلف جهان سرمایه‌داری، تأمین می‌کنند و با گردآوری یهودیان مزدور در کشورهای سوسیالیستی، آنان را به اسرائیل یا آمریکا انتقال می‌دهند تا زمینه‌های مناسبی برای توانمندی صهیونیسم، فراهم آورند.

صهیونیسم به عنوان نوزاد سرمایه‌داری انحصاری — برخلاف خواست جهان اسلام — همراه با خصومت زایدالوصفی با اعراب، پا به عرصه وجود گذاشت و زشد کرد؛ این مطلب انگیزه و علت موجودیت اسرائیل است؛ و تلاش برخی از اعراب برای یافتن علت دیگری برای موجودیت اسرائیل کاری عبث و بیهوده است. صهیونیسم نوعی بت‌پرستی است که بت آن دلار است؛

دلاری که دیگر سرمایه‌داران انحصارگر نیز آن را می‌پرستند. آنگاه که سرمایه‌داری انحصاری همچون وحشیانه مادی و معنوی خود را، در اواخر قرن گذشته و اوایل این قرن، بر نوع بشر - در مناطقی از جهان که بر آن تسلط یافت - آغاز کرد، صهیونیستها را به عنوان نیرویی ویژه، علیه اعراب مسلمان قرار داد؛ اینان نیز حمله فکری - عقیدتی خود را بر اعراب آغاز کرده و به یاری وسایل مادی - فکری گسترده‌ای که نظام سرمایه‌داری انحصاری در اختیارشان نهاده بود، علیه میراث‌های عربی - اسلامی ما حملات گمراه‌کننده‌ای را رهبری کردند و به عنوان مثال پیشرفت فرهنگ و ادبیات را در بین اعراب پیش از اسلام و دوره اسلامی، منکر شدند.

این موضوع به این لحاظ مطرح می‌شود که بطور کلی وجود امت عربی متمدنی را که شایسته چنان مکتب عالی انسانی (اسلام) باشد، نفی کنند؛ و از هم‌پاشیدن و سرکوب کردن این امت را به همراه سایر امتهای اسلامی - کاری که در طول دوران سرمایه‌داری انجام شده است - توجیه کنند.

صهیونیستها همچون جیره‌خواران استعمارگران قدیمی از هیچ کاری برای متفرق کردن صفوف مسلمانان و دسیسه‌چینی در بین آنها به منظور هموار کردن مسیر، جهت رسیدن به فلسطین، فروگذاری نکردند. برای مثال معروف است که صهیونیستها حرکت «پان تورانیسم» به رهبری حزب «ترکیه جوان» را هدایت می‌کردند. این حزب رابطه اخوت اسلامی میان خلقهای دولت عثمانی را به رابطه‌ای استعماری بدل کرد به گونه‌ای که بوروکراسی نظامی ترک، بر سایر اقوام این دولت - که مهمترینشان اعراب بودند - حاکمیت داشته باشد. منظور از این کار در واقع جلوگیری از یک انقلاب حقیقی بود که می‌توانست سامان بخش روابط میان اقوام مختلف این دولت باشد و آن را از استعمار سرمایه‌داری انحصاری سنتی، نجات بخشد و در راه پیشرفت مادی و معنوی قرارش دهد و از آن، کشور آزاد و قدرتمندی بسازد؛ چنین روندی مسلماً راه صهیونیستها را در رسیدن به فلسطین سد می‌کرد و نقطه پایانی بر استعمار سرمایه‌داری انحصاری سنتی در این منطقه پر اهمیت می‌شد.

«پان تورانیسم» عقیده‌ای است که هدف آن اتحاد تمام ترکهای جهان است. این کلمه از «توران» نام فارسی منطقه خزر اخذ شده است که ترکها از آنجا به سوی ایران، آسیای صغیر، بالکان، مجارستان و سواحل بالتیک پراکنده شدند و از میان آنها ترکهای یهود یا یهودیان «اشکنازی» خزر بودند. در تورات اسم این منطقه دقیقاً به نام اشکناز وارد شده است. آنچه ناگفته مانده این است که حزب «ترکیه جوان» که از آن یاد شد همان حزبی است که علیه سلطان عبدالعزیز

— که قاطعانه رویاروی اهداف صهیونیستها در فلسطین ایستاد و علی‌رغم نیاز مبرمی که به پول داشت تمام پیشنهادات مالی آنها را رد کرد — دست به کودتا زد.

موضوع همکاری استراتژیک اسرائیل و ایالات متحد آمریکا در منطقه خاورمیانه که اخیراً اعلام شد، چیزی جز تحصیل و اجرای یک برنامه پیش‌بینی شده، نیست؛ همکاری میان دو کشوری که یکی به غایت کوچک است و دیگری در همه زمینه‌ها بزرگ مسئله‌ای است که می‌تواند تنها به معنای تبعیت خرد از کلان یعنی اسرائیل از آمریکا باشد. این تبعیت چیزی نیست که درباره آن بتوان به توافق رسید، بلکه ناشی از طبیعت نظامی است، که هر دو طرف پایبند آن هستند و آن، نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی است.

ما همیشه می‌گفتیم که اسرائیل بازوی آمریکا در منطقه عربی ماست و با این گفته، هم می‌خواستیم پرده از ریاکاری آمریکا برداریم که همیشه سعی می‌کند چنین رابطه‌ای را که به صهیونیستها پیوندش می‌دهد نفی کند و هم جهل و نادانی کسانی را روشن سازیم، که قادر نیستند نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری و بنیادها و ستونهای آن را که در رژیمهای مرتجع و پایگاههای آن توأم گرفته است، در تمامی جوامع انسانی ببینند.

امروزه نیز علی‌رغم صدور چنین بیانه‌ای — همکاری استراتژیک اسرائیل — آمریکا — بسیاری را می‌بینیم که هنوز نسبت به پذیرش نظریه نادرستی، اصرار می‌ورزند که برطبق آن اسرائیل پدیده‌ای جدا از نظام جهانی آمریکا، قلمداد می‌شود، لیکن چه چیز باعث شد که رهبران آمریکا پرده از این رابطه بردارند و با روشنترین عبارتها آن را بیان دارند؟ این سیاست بازگشت به استعمار قدیم و چنگ و دندان نشان دادن است، سیاستی که هم‌اینک سیاه‌ترین رژیمهای ارتجاعی که در دوده گذشته به قدرت رسیده آن را ادامه می‌دهند و اخیراً در چهره‌هایی مانند ریگان و دیگر همپالگیهای آمریکایی و غیر آمریکایی او در جهان سرمایه‌داری نموده پیدا کرده است؛ از این پس نباید درباره آمریکا تصورات نادرستی وجود داشته باشد که آن کشور را در حوادثی که وابستگی‌اش در جهان سوم ایجاد می‌کنند بی‌طرف بشمار آورد.

هر کس که شایستگی نام انسان را داشته باشد متوجه این مسئله می‌شود که هر تجاوز و دشمنی اسرائیل علیه مردم فلسطین چیزی جز تجاوز آمریکا نیست، اسرائیل تمامی تجاوزهای خود را با دستور و الهام از مرکز امپراتوری سرمایه‌داری (واشنگتن) به مرحله اجرا درمی‌آورد.

۲. افریقای جنوبی: بی‌شرمی و قاحت نژادپرستان و جنایتکاران این دولت،

بی‌شبهت به وقاحت و جنایات صهیونیستها در رویارویی با افکار عمومی جهان و تجاوز علیه ساکنین اصلی و مردم همجوار و اخراج و نابودی آنان، نیست. وحشیگری رژیم نژادپرست افریقای جنوبی بدون تکیه بر استعمارگران و بیش از همه امریکا، نمی‌توانست به صورت کنونی آن درآید و چنانچه حمایتی که هم‌اینک از آن برخوردار است نبود رفتار کارگزاران این حکومت تنها می‌توانست چیزی شبیه رفتار مابشران فئودالها باشد نه بیش از آن.

سرزمین این کشور در منطقه‌ای بسیار غنی از لحاظ معادن گرانبهایی چون اورانیوم، مس، طلا، الماس، کرم، کبالت و منگنز واقع شده است. این کشور پایگاه اساسی و پراهمیتی را در شاهراه بین‌المللی تشکیل می‌دهد؛ که خاور دور، جنوب آسیا و شرق افریقا را از طریق دماغه امید نیک به اروپا و شرق امریکا متصل می‌سازد. با استرالیا و اسرائیل نیز قطب مثلث استراتژیکی را تشکیل می‌دهد که بر اقیانوس هند که از دو جنبه اقتصادی و نظامی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد مسلط است؛ از نقطه نظر ثروتهای نفتی، معدنی و کشاورزی و تراکم جمعیت جهان گرسنه‌ای که استعمارگران از نزدیک آن را مراقبت می‌کنند و نیز به لحاظ پایگاههای نظامی سهمی که علیه مناطق صنعتی شوروی (قفقاز و اورال و آسیای سیانه) ایجاد شده‌اند.

ایالات متحد امریکا که قوانین آن اجازه انتشار سلاح اتمی در جهان را نمی‌دهد از طریق سرویسهای اطلاعاتی خود به انتقال تکنولوژی هسته‌ای به اسرائیل و افریقای جنوبی پرداخت و این دو دولت را به سوی همکاریهای نزدیک در زمینه‌های نظامی و بویژه در زمینه ساخت و ذخیره سلاح اتمی، موشکی، سوق داد. سرویسهای اطلاعاتی امریکا در عملیاتی مخفیانه با دست انداختن بر منابع طبیعی امریکا، مقادیر هنگفتی از این مواد را به منظور ساختن بمبهای اتمی در اختیار اسرائیل و افریقای جنوبی قرار داده‌اند.

در این میان آلمان غربی و ایتالیا در این دزدی دریایی کارگشایی می‌کنند و هدف امریکا از تمامی این برنامه‌ها، تبدیل این دو کشور به دو پایگاه نظامی و پاشیدن بذر ترس و وحشت در میان مردم مناطق مجاور است.

۳. استرالیا: قاره‌ای است دور افتاده از سایر خشکیهای زمین که نزدیکترین منطقه به آن مجموعه جزایر ملایو است که سه هزار و پانصد کیلومتر از آن فاصله دارد و بنابراین همچون افریقای جنوبی در تیررس موشک‌هایی با برد کوتاه یا

متوسط نیست و با اتحاد شوروی فاصله قاره‌ای دارد، لذا تنها موشک‌های قاره‌پیما به آن می‌رسد.

استرالیا جزیره وسیعی است که  $\frac{7}{7}$  میلیون کیلومتر مربع مساحت و تنها چهارده میلیون نفر جمعیت دارد که اکثریت قاطع آنها در شهرهای بزرگی که در شرق و جنوب غربی آن، سکنی دارند و حدود ۹۷ درصد آنان انگلیسی-استرالیایی هستند، در حالی که ساکنین اصلی تنها  $\frac{1}{5}$  درصد از کل جمعیت آن را تشکیل می‌دهند و ۶۰ درصد از مساحت این کشور صحراست.

استرالیا از جمله کشورهای سرمایه‌داری انحصاری پیشرفته است و حدود ۲۰ درصد از ثروتهای ملی آن در دست انحصارات بین‌المللی انگلیسی-آمریکایی و ژاپنی قرار دارد و شهرت آن در صدور سواد خام و مواد غذایی است. سرزمینی است که دارای معادنی غنی از آهن مرغوب و مس - در جزیره شمالی واقع در جنوب آن - و بوکسیت (فلز آلومینیم) و طلا بوده و صنعت تبدیل و نیز دامداری در آن رونق دارد، به‌عنوان مثال یک‌پنجم گوسفند و یک‌سوم کالای پشم جهان سرمایه‌داری از این کشور تأمین می‌شود.

استرالیا (همراه با نیوزیلند) در گذشته منبعی بوده که امپراتوری بریتانیا بهترین سربازان خود را از آنجا تأمین می‌کرده است ولی امروزه این دو کشور بهترین امکانات را برای پخش ذخایر موشکی-اتمی دوربرد و عظیم امپریالیسم نوین، فراهم آورده‌اند.

کشورهایی همچون کانادا - که پیشتر از آن یاد کردیم - وجود دارند که در مناسبت‌های دیگر، به آنها و دیگر وابسته‌های امپریالیسم جهانی خواهیم پرداخت. همچنین پیش از این گفتیم که استعمار نو از نظامات عقب‌مانده اجتماعی برای بنای امپراتوری جهانی چندجانبه خود بهره گرفت.

هم‌اکنون در کشورهای مختلف سرمایه‌داری گروه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند که بر پایه روابط کهنی که استعمار قدیم بر جای گذاشته، شکل گرفته‌اند. بی‌مناسبت نیست که بدین امر اشاره کنیم که این گونه روابط - که محافل ارتجاعی سودجو مدعیند، که این روابط اساس تمدن کهنی را تشکیل می‌دهند که صاحبان آن میراث پر عظمتی را به جای گذاشته و لازم است که برای بازگشت به چنان عظمتی، ابقا شده و «مورد احترام» قرار گیرند - چیزی جز میراث استعماری نیستند و آنچه که ارتجاع در این باره بر زبان می‌آورد، در حقیقت تنها، بهانه‌ای برای حفظ آنها و بهره‌برداری از آنها به نفع خویش است؛ چرا که سرمایه‌داری به‌عنوان نظام بردگی جهانی، وقتی بر تمدنهای باستانی چیره گشت در همان هنگام تمامی روابط سازنده و مثبت در این تمدنها را که می‌توانست محرکی

برای پیشرفت باشد، به نابودی کشاند و دیگر پیوندها و روابط را نیز مسخ کرده یا از کارآیی انداخت و به مرور زمان از آنها موانعی در مقابل پیشرفت و عواملی برای عقب ماندگی ساخت، و از آن پس و در کنار چنین روندی، روابط «جدیدی» را در میان این جوامع تحمیل کرد که موجب وابستگی آنها به او یعنی روابطی که متضمن عقب ماندگی است؛ برای همین است که می بینیم رژیمهای مرتجع جهان سوم نه تنها از عقب ماندگیهای وحشتناک محلی، بلکه از پیوندهای خود با نظام ستم پیشگی سرمایه داری جهانی — که بستگی به منافعی که از آن رژیمها دارد از آنها حمایت بعمل می آورد — نیز دفاع می کنند.

جهان اسلام و در قلب آن جهان عرب، انبوه به هم فشرده و عظیمی از انسانهای ستم دیده جهان سوم را تشکیل می دهد. امروزه نیز این بخش از جهان همچون دوره شکوفائی تمدنش، نقش پیوند دهنده شرق و غرب جهان را ایفا می کند و محل تلاقی شاهراههای جهانی است و زمینهای آن گنجهای پرارزشی را در خود جای داده و صاحبان آن، میلیونها بازاری کسار ارزان قیمت، عرضه می کنند.

مسلمانان در طول قرون اخیر از دوران جمال الدین (اسدآبادی) و شیخ — محمد عبده تا به امروز — یعنی در طول رشد و تکامل امپریالیسم سرمایه داری انحصاری که به صورت امروزی خود به سرکردگی امریکا درآمده است — هرگز نسبت به اوضاع عقب مانده خویش آرام ننشسته اند و هم اینک نیز در کشورهای مختلف آنها عوامل انقلاب و قیام علیه نظام ستم حاکم بر جهان، روز بروز شدت پیدا می کند. تنها این راه باقی مانده که هماهنگی میان عوامل مختلف این جریان پدید آید تا در کنار انقلابهای ملتهای محروم و ستم دیده دیگر علیه نظام حاکم بر جهان، حرکت عظیمی بوجود آید و منجر به برپایی انقلاب اسلامیان علیه این نظام شود و آن را کاملاً دفن کرده و بشریت را از جنایاتش برهاند؛ این راه جهاد به معنای اسلامی آن علیه پتهای زمان و کافرانی است که بر بشریت چیره گشته آنها را به بند کشیده اند؛ این راه باید ابتدا از پتهای محلی آغاز شود.

امت مسلمان عرب ما با موقعیت تاریخی و جغرافیایی که دارد باید آماده آن باشد تا نقش گردآورنده اقوام و ملل مختلف اسلامی را ایفا کند و پیوند آنها را با یکدیگر براساس بازگشت به رکن اساسی اسلام تحکیم بخشد، که آن ادای فریضه جهاد علیه ستمکاران بر مسلمین و متجاوزین به حریم آنها و تفرقه افکنان است که در پیشاپیش آنها یانکیهای امریکایی و صهیونیستها قرار دارند.

امریکا این مسائل را خوب درک می کند و به حساب می آورد و رسانه های گروهی آن — همراه رسانه های گروهی سایر استعمارگران — از هنگام پیروزی

انقلاب اسلامی در ایران، بطور دائم هشدار می‌دهند و اخیراً هم شاهدیم که تلاش دارد تا پیوند خود را با قدرتمندترین کشورهای اسلامی تحکیم بخشد و به همین سبب نظامیها را در پاکستان و ترکیه بر سرکار آورده است.<sup>۱</sup> اندونزی از هنگام سقوط سوکارنو و به قدرت رسیدن دارودسته مرتجع سوهارتو، کاملاً در تاروپود شبکه‌های استعماری قرار گرفت و صدای مخالفت آن با استعمار و استعمارگران خاموش شد؛ دارودسته «ریگان - هیک» همان هنگام که از پیوند ارگانیک و همیشگی اسرائیل و آمریکا سخن می‌راند، اعلام داشتند که عربستان سعودی حریم استراتژیک آمریکا بشمار نمی‌رود؛ اجازه دهید دو تصویری را که در مطبوعات غرب از دو کشور اسلامی ارائه شده به‌عنوان شاهدهی بر آنچه درباره‌ی جهان سوم گفتیم، مطالعه کنیم:

**یک، اندونزی و ژنرالهای نفتی:** از پانزده سال پیش سوهارتو سلطه تقریباً بلامنازعی را بر اندونزی - که از لحاظ جمعیت با ۱۴۷ میلیون نفر پنجمین کشور جهان و نخستین کشور در جهان اسلام است - اعمال می‌کند. «نظام نوین» در این کشور - که برگردان شعار انقلاب سفید شاه در ایران است - زمانی عنوان گشته که فاصله طبقاتی وحشتناکی اقلیت الیکارشی وابسته به حکومت را از اکثریت روستاییان آن جدا می‌کند. سوهارتو به جادوگری نمی‌پردازد و برای بقای حکومتش به جادوگران پناه آورده است. همسر او (تیان سوهارتو) نیز - زن رموز و مخوفی که به بازرگانی اشتغال دارد - «راسپوتین»<sup>۲</sup> خویش را دارد.

یک بانکدار بریتانیایی می‌گوید: «اندونزیها در ارتکاب انواع فساد به مقام قهرمانی رسیده‌اند، زیرا نوسازی نمایی هتلهای سر به فلک کشیده و مراکز بازرگانی پایتخت که بدان شهرت یافته و از غرب و ژاپن بازرگانان را به خود جلب می‌کند در واقع سرپوشی است بر اختلاف وحشتناک معیشتی که میان استان پرجمعیت «جاوه» - که از همه اولویتها بهره‌مند است - و سایر نقاط کشور وجود دارد. فضیحتهای بزرگ هر از چندگاه این ساختمان بزرگ را می‌لرزاند، هنوز هیچ کس داستان ورشکستگی شرکت ملی نفت این کشور را که در ۱۹۷۵، ده میلیارد دلار مقروض بود، فراموش نکرده است. شخصی که ترجیح

۱. گزارشات فتح، ش ۱۲۰، ۱۷/۴/۸۱.

۲. اکسپرس، گزارشات فتح، ش ۱۴۳، ۱۹۸۱.

۳. «راسپوتین»، کنایه از عنصر با نفوذ، مؤثر و مرموزی است که همیشه پشت

می‌دهد نامش فاش نشود می‌گوید: «دانشجویانی که در ۱۹۷۸ به تظاهرات خشونت‌آمیزی دست زدند و مسلمانان متدین و بسیاری از روشنفکران متوسط، از وضع موجود خشمناک و نسبت به آینده، نگران و اندوهناکند، ولی وضعیت رژیم به گونه‌ای است که جز از درون، یعنی از طریق توطئه‌های درون کاخ نمی‌توان تغییرش داد... اهالی جاوه بسیار صبورند ولی وقتی کاسه صبرشان لبریز شود آن حادثه دهشتناک بوقوع خواهد پیوست» (پایان گزارش اکسپرس).

**دوم، پیوندهای امریکایی - سعودی:** این پیوندها همیشه پیوندی دو-جانبه نادری بوده‌اند. قدرتمندترین دموکراسی صنعتی در جهان با یک مملکت صحرایی کم‌جمعیت که حکام آن مسلمانان شیفته غرب، و محافظه‌کاری هستند که در عین حال با دوری جستن از آن به مقابله با آن می‌پردازند. گو اینکه عربستان سعودی و ایالات متحد امریکا از طریق شبکه پیچیده‌ای از روابط حیاتی و استراتژیک امنیتی نسبت به یکدیگر پیوستگی دارند.

نفت و دلار نفتی به روابط میان آنها استحکام بیشتری بخشیده است و رابطه نظامی میان ایالات متحد امریکا و عربستان سعودی و نیز مکانیسم ساده‌ای که بر روند تأمین منافع دو کشور حاکم است، اعتماد دو جانبه آنها را نسبت به یکدیگر نشان می‌دهد و در واقع همین رابطه، برای عربستان به قیمت بنای یک سازمان کامل نظامی تمام شده است و مقادیر معتابیهی اسلحه از جمله جنگنده‌های «اف-۱۰۵» - قدرتمندترین هواپیمای شکاری جهان - بسوی این کشور سرازیر شده است و علاوه بر اینها هم اکنون امریکاییها مشغول ایجاد چهار پایگاه هوایی، دو پایگاه دریایی و سه پایگاه برای ارتش و گارد ملی و پایگاهی همانند پایگاه «وست پوینت» امریکایی در عربستان هستند، و اینک نام برخی از تأسیسات نظامی در دست اقدام عبارتند:

- شهرک نظامی خالد به هزینه: یک میلیارد دلار؛
- پایگاه دریایی ملک فیصل در جده به هزینه: ۱/۶ میلیارد دلار؛
- پایگاه دریایی ملک عبدالعزیز در «جبیل»، به هزینه: ۱/۶ میلیارد دلار؛
- آکادمی نظامی ملک عبدالعزیز مشابه دانشکده وست پوینت، به هزینه: ۱/۴ میلیارد دلار.

مجریان امریکایی هر چیز کوچک و بزرگی - از زیر سیگاری گرفته تا تجهیزات عظیم - را در این شهرکهای سعودی، خود طرح‌ریزی کرده و می‌سازند

و از دیدگاه آمریکا در چنین فعالیتهای گسترده در مؤسسات نظامی سعودی دو فایده وجود دارد: یکی اینکه نیاز به آموزش و نیز تأمین وسایل یدکی، برتری و آفایی ایالات متحد بر نیروهای مسلح عربستان را تضمین می‌کند؛ دوم اینکه، این دخالت نوعی هماهنگی میان تجهیزات نظامی آمریکا و عربستان پدید می‌آورد که دفاع از چاههای نفت را در حالت‌های فوق‌العاده برای نیروهای آمریکایی آسانتر می‌سازد. (گویا به نظر این نویسنده استعماری، منابع نفت در ملکیت ایالات متحد است که دفاع از آن بر عهده‌اش باشد، دفاع در برابر چه کسی؟ علیه اعراب، صاحبان گرسنه‌ای که چشمهایشان به امواج نفتی که روزانه میلیونها بشکه از آن به ذخایر استعمارگران یانکی سرازیر می‌شود، خیره است و شاهد آنند که دلارهای ایشان از این سو به آن سوی [غرب] پرواز می‌کنند).

ترس از اتحاد شوروی تنها علتی نیست که سعودیها را به تقویت نیروی نظامی خویش وادارد، بلکه خانواده سلطنتی نگران انفجار احساسات مردم علیه خود نیز هستند که اینک سقوط شاه، امکان وقوع یک انقلاب همه‌گیر داخلی را به نوبه خود تضمین کرده بود. یک دیپلمات اروپایی می‌گوید: «... بسیاری از جوانان سعودی از شما آمریکاییها نفرت دارند، آنها حماقت و جهل شما را می‌بینند و دریافته‌اند که با مشکلات و مسائل آنان هیچ همدردی نشان نمی‌دهید آنها از حضور شما بیزارند... [دیری نمی‌پاید] که مشکل بزرگی در برابرتان نمایان خواهد شد».

با توجه به عوارضی که به دنبال موافقتنامه‌های کمپ‌دیوید حاصل شد، از جمله خروج مصر از خط مقدم مقابله با اسرائیل و پیوستن سودان و سومالی به آن — که به اتفاق کشور عمان میدانی برای پایگاههای نظامی آمریکا فراهم آوردند تا «نیروهای واکنش سریع» این کشور امکان مانور و فعالیت داشته باشند — و با افزودن این عوارض به مطلبی که در بالا ارائه شد، می‌توان به روشنی تمام عواقب نفوذ و رخنه آمریکا در قلب جهان اسلام را درک کرد و نیز دریابیم که جهان اسلام چه خطر بزرگی برای نظام جهانی استعمار به سرکردگی آمریکا، به حساب می‌آید. طبیعی است که توده‌های مسلمان ابتدا با مقاومت منفی و در مرحله بعد با انقلابهای خود واکنش نشان خواهند داد.

دول مرتجع عرب که با نادانی، فرصت‌طلبی و نیرنگ بر سر پا ایستاده، تأثیر بسزایی در تثبیت نفوذ آمریکا در این جهان ایفا می‌کند؛ در حالی که ما هر روز شاهد رفتاری غیرانسانی از جانب این کشور هستیم و از آن میان نمونه‌ای ارائه می‌شود تا زبونی و خفت حکومت‌های عربی را در برابر دولت آمریکا — که یک لحظه از توطئه‌چینی علیه ما دست بر نمی‌دارد و انواع آزار و فشار را علیه

است ما روا می‌دارد — نشان داده شود.

آنچه می‌خواهیم مطرح کنیم مسئلهٔ رزمندۀ عرب «زیاد ابوعین» است که بدون ارتکاب هیچ جرمی در ایالات متحد امریکا و بنابه درخواست اسرائیل بازداشت شده و در زندان شیکاگو منتظر تسلیم شدن به جلادان صهیونیست است. گناه او مبارزه برای بازپس گرفتن حقوق از دست رفتهٔ میهن خویش است. مسلماً این موضوع، یک امر فردی نیست و چنان نیست که تنها به این میهن پرست رزمنده بستگی داشته باشد؛ این مسئله یش از هر چیز پیوند عمیقی با حق مسلم ما در مبارزه برای بازگرداندن سرزمینمان دارد که غاصبانه گرفته شده است و مادامی که موضع رسمی ما در هر مقطعی از مبارزه مشخص است، احدی حق ندارد بدون اعلام مواضع صریح خود نسبت به دشمن، با این امر به مخالفت برخیزد.

بنابراین امریکا با چنین عملی با قدرت در مقابل موضع ما در مبارزه برای احقاق حق ملی خویش در فلسطین، ایستاده است. این مسئله در عین حال متضمن یک تعهد انسانی نیز می‌شود که ما را بر آن می‌دارد که برای نجات یک هموطن عرب که ستمکارانه دستگیر شده تا تسلیم جلادان شود، دخالت کنیم. این رزمندۀ عرب تاب تحمل آن را نداشت که سازمان حکومتی امریکا به آن درجه از انحطاط برسد که نقش ژاندارمی صهیونیستهای اسرائیلی را ایفا کند — البته این ظاهر قضیه است، چه، ما کاملاً درک می‌کنیم که این رزمندۀ ضد اسرائیل در واقع با مبارزهٔ خود با این کشور به مرزهای امپراتوری امریکا تجاوز کرده است.

باتمام این احوال دیدیم که نمایندگان اعراب در امریکا تحت تأثیر ارتجاع عرب و حامیانشان پذیرفتند که «در یک دیدار گروهی ذلت‌بار» به وزارت خارجه امریکا رفته و دستوراتی را در مورد عدول از موضعگیری به سود رزمندۀ عرب (زیاد ابوعین) دریافت دارند و بدین ترتیب خواسته‌های «ارباب امریکایی» را جامهٔ عمل پوشانند!

ایالات متحد امریکا و همیمانان آن بر جزایر کوچک و بزرگ اقیانوس آرام — از سواحل غربی قارهٔ امریکا گرفته تا اندونزی، فیلیپین، تایوان، ژاپن و کره جنوبی — تسلط کاملی دارند.

۱. خبر این داستان را در روزنامهٔ «السفیر» ۱۹۸۱/۱۲/۹ بخوانید. در برنامه‌های خبری رادیو امریکا به تاریخ ۱۹۸۱/۱۲/۱۲ اعلام شد که این کشور جنایت تسلیم این رزمندۀ به جلادانش را، مرتکب شده است.

اتحاد شوروی در اقیانوس آرام، سواحل سیبری را از تنگه بورینگ تا ساحل چین در اختیار دارد که باید برخی جزایر ژاپن یعنی جزیره ساخالین و جزایر کوریل را نیز بر آنها افزود.

قلمرو امپراتوری جهانی سرمایه‌داری انحصاری همچنین در اقیانوس اطلس از سواحل شرقی قاره آمریکا تا اروپا و آفریقا امتداد یافته است که حتی کوبا با داشتن وضعیتی متمایز، بر روند این واقعیت تأثیر چندانی نداشته است.

### جهان از دیدگاه آمریکا

همواره گفته‌ایم که بشریت با پیوندهای ارگانیکی موجود در جوامع انسانی در مجموع واحد متکاملی را در طول تاریخ تشکیل داده است. و این واحد در حال تکامل از نظام سرمایه‌داری انحصاری — که در حال حاضر در آن قرار دارد — که نهایتاً به نظام برتری تحول خواهد یافت که در آن استعمار فرد از فرد پایان یافته و به‌جای کینه و دشمنی و خصومت جنگهایی که همزمان با پیشرفت سریع تکنولوژی و کشتار و ویرانگری تمام عیار، با سرعت هرچه بیشتر در جهت نابودی مطلق بشریت پیش می‌روند، پیوندهای همکاری میان ملتها برقراری شود. حذف مطلق جنگها تنها با نفی هرگونه تجاوز و استثمار حاصل می‌شود و این در نهایت به معنی اضمحلال و نابودی نظامات اجتماعی مدافع برتری‌جویی و تجاوز و سلطه‌گری، همچون نظام سرمایه‌داری انحصاری است.

دیدیم که آمریکا با یاری سایر استعمارگران به‌صورت یک امپراتوری جهانی چند جانبه درآمده و پیوندهای این امپراتوری شامل همه روابط موجود میان جوامع مختلف سرمایه‌داری انحصاری — اعم از پیشرفته و عقب‌مانده — می‌شود و این خود آفریننده «منافع تجاوزکارانه امپراتوری» برای امریکاست که با منافع مشروعی که در آن صاحب نفع، مقید به عدم تجاوز به دیگری است، تفاوت دارد. از جمله این منافع ثروت ملتهای دیگر است که در شبکه جهانی آن گرفتارند و در این میان آن چنان منافع صاحبان اصلی نادیده گرفته می‌شود که تمامی قوانین مبادلات عادلانه زیر پا گذاشته می‌شود و تنها چیزی که مطرح نظر واقع می‌شود منافع پایان‌ناپذیر و حریصانه انحصارات تجاوزپیشه این کشور، آنهم به‌قیمت محرومیت و بدبختی و عقب‌ماندگی دیگران است.

این چنین است که به‌عنوان مثال موقعی که ژنرال «کیلی» فرمانده «نیرو-های واکنش سریع» درباره نفت ما صحبت می‌کند تو گویی از حق مسلم اربابان خود (امریکاییها) سخن می‌رانند. او می‌گوید: «... بر نیروهای مسلح این کشور

است که برای حفظ منافع نسلهای آینده امریکا، در مناطق نفتی خاورمیانه و سواحل خلیج فارس حضور فعال داشته و بر آنها تسلط داشته باشند.

انحصارگران امریکایی بر این باورند که دارای آن چنان قدرتی هستند که بتوانند سلطهٔ بلامنزاع خود را بر جهان سرمایه‌داری—اعم از پیشرفته و عقب—مانده—اعمال کنند. آنها در تلاشند به هر شکلی که شده به اردوگاه سوسیالیسم نیز راه یابند، و خواهان آنند که روند تاریخ را متوقف سازند و آن را در فرم اجتماعی امروزی آن،— یعنی سرمایه‌داری انحصاری در دوران امپراتوری چند جانبه به سرکردگی خودشان— برای همیشه تثبیت کنند.

تهیه کنندگان گزارش «رهنمودهای استراتژیک» که به‌مشابهٔ توصیه به‌دستگاه اداری ریگان تنظیم شده تأکید می‌کنند که: «هیچ منطقه‌ای در جهان وجود ندارد که خارج از محدودهٔ منافع امریکا باشد.» برژینسکی نیز هنگامی که کرسی استادی دانشگاه کلمبیا را بر عهده داشت تأکید می‌کرد که: «ایالات متحد امریکا به حکم طبیعت شامل سیاست خارجی آن، حق دخالت در امور مردم و کشورهای دیگر را دارد. گو اینکه چنین حقی عامل مهمی در تثبیت اوضاع سراسر جهان بشمار می‌رود».

این هم نمونهٔ دیگری از توحش بی‌نقاب از قول یکی از مسئولان ارشد مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه جرج تاون، به نام آ. کوتریل؛ این وحشی—صفت و نوادهٔ گاوچرانان و به خاک و خون کشندهٔ سرخ پوستها، دربارهٔ خلقی که هزاران سال در حوزهٔ اقیانوس هند سابقهٔ تمدن دارد می‌گوید: «این مردم از زمانهای بسیار دور همیشه تحت نفوذ کشورهای بی‌بودند که دارای نیروی دریایی پیشرفته‌ای بوده‌اند و داشتن کشتی در دریا همیشه سمبل قدرت آنها بوده است... و بنابراین تنها قدرت است که باید ابزار اساسی در سیاست خارجی ایالات متحد قرار گیرد و بر ماست که این ابزار را در حوزهٔ اقیانوس هند بکار گیریم...»<sup>۱</sup>.

انحصارگران ایالات متحد امریکا همه‌جای زمین را به دنبال مواد اولیه می‌کاوند تا سلطهٔ خویش را بر صاحبان آن گسترش داده و کنترل آن را بدست گیرند. ذیلاً مثالی بر این امر ارائه می‌دهیم که نشان‌دهندهٔ میزان حرص و طمع این انحصارگران نسبت به‌مهمترین مواد اولیه، یعنی نفت است که نیروی محرکهٔ تمدن معاصر و مادهٔ اولیه برای دوسوم از تولیدات صنعتی آن بشمار می‌رود. «هارولد سنדרز» معاون وزیر خارجهٔ امریکا در برابر کمیتهٔ فرعی مجلس نمایندگان این کشور گفت<sup>۲</sup>: «رویدادهایی که در ماههای اخیر اتفاق افتاد چشمها را

۱. گزارش برده‌سیهای فتح، ش ۱۳۳، ۱۳۳/۴/۲۷، ۱۹۸۱، ص ۱۱.

۲. نشریهٔ سفارت امریکا در دمشق، ۱۳/۴/۱۹۸۰.

به طور جدی تری به مناطق خلیج فارس، جنوب غرب آسیا و اقیانوس هند معطوف داشته است، بحث امروز ما فرصت دیگری است که می توان طی آن و با مشارکت اعضای این کمیته، چارچوب اقداماتی را که باید برای تحقق بخشیدن به منافع امریکا در این مناطق پراهمیت انجام گیرد، مورد بررسی و مطالعه قرار داد. پریزدنت کارتر در نطق خود از همزمانی سه رویداد اساسی یاد کرد که موجب موضع گیریهای جدید علیه ما شده اند:

**الف:** رشد بی سابقه و حضور روزافزون نیروی نظامی شوروی در خارج از اتحاد شوروی؛

**ب:** تکیه اساسی اروپای غربی بر منابع نفتی خاورمیانه؛

**ج:** وجود تغییرات اجتماعی - مذهبی و اقتصادی در بسیاری از کشورهای جهان سوم که انقلاب ایران نمونه بارز آن است.

برای حفظ منافع ملی در این منطقه همواره باید دو نکته اساسی را که به تکرار در بحثهای ما راجع به خاورمیانه و جنوب غرب آسیا طی دو سال گذشته مطرح شده اند، نصب العین قرار داد:

نخست اینکه، امروزه در این منطقه بیش از هر منطقه دیگری از جهان سوم منافع پراهمیت امریکا جمع شده است؛

دوم، آنچه برای سیاست پیشگان امریکایی، در یکی از متغیرترین مناطق جهان، مهم است تنها نحوه جلوگیری از این تغییرات نیست، بلکه درک دلایل و علل وقوع آنها و کلاسه کردن نحوه همکاری با حکومتهای منطقه برای کانالیزم کردن این تغییر و تحولات در مسیری سازنده، نیز دارای اهمیت بسیار است.

هدف فعلی ما اندیشیدن درباره سیاستی است که با اقدامات ایالات متحد سنخیت داشته باشد بر ماست که کنترل مجموعه وسیعی از منابع اصلی را به یاری دوستانمان و طی یک همکاری مثبت که به حمایت از منافعمان منجر شود، بدست گیریم.» (پایان سخنان سنדרز).

ایالات متحد امریکا از آن هنگام که امپراتوری جهانی خود را برپا کرده، بر این اعتقاد است که منطقه خاورمیانه از نقطه نظر اقتصادی و نظامی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و هیچگاه از توجه روزافزونی که به آن داشته نکاسته است؛ به عنوان مثال، «نلسون را کفلر» انحصارگر نفتی معروف در اواخر دهه پنجاه مسافرت پرسروصدایی به خاورمیانه داشت و از آن سفر گزارش مشهوری تهیه کرد که الگوی سیاست خارجی دولت متبوعش در کشورهای خاورمیانه قرار گرفت؛ نامبرده در این گزارش بویژه بر اهمیت فوق العاده نفت اعراب و نیز خطر جنبشهای ملی برای منافع امریکا در این منطقه تأکید کرده بود.

«هارولد اکس» رئیس هیأت امریکایی ذخایر نفتی در آن تاریخ در «ساگازین آف امریکا» نوشت: «اگر لازم است که تمدن خود را براساس نفت حفظ کنیم بر ماست که توانایی حرکت به سوی مناطق نفتی را نیز بدست آوریم. منبع این ماده حیاتی شرق است و به نفع امریکاست که برای بدست آوردن این امپراتوری، شتاب ورزد و برای اینکه این هدف را همیشه مدنظر داشته باشد باید برای خود سیاست مشخصی درباره نفت ترسیم کند.» و این سیاست را «نلسون را کفلر» طی گزارش یاد شده، ترسیم کرد؛ اما «تربون» عضو مجلس سنای امریکا در آن ایام هرگز از تکرار این عبارت بازنايستاد که: «خاورمیانه و افریقا، چولانگاه ثابت و همیشگی یک سیاست اساسی و مشخص از سوی ایالات متحد امریکاست».

رؤسای جمهور ایالات متحد نیز لحظه‌ای از این امر غافل نیستند که در نفت خلیج «فارس» منافع حیاتی دولتهایشان نهفته است، مثلاً «نیکسون» طی سخنانی در ژوئیه ۱۹۷۰ تصریح کرد که: «نفت اعراب بیش از ۶۰ درصد از احتیاجات اروپا و ۹۰ درصد از نیازهای ژاپن را تأمین می‌کند.» «هارولد براون» وزیر دفاع اسبق امریکا نیز گفته است: «حمایت و پشتیبانی از جریان یافتن نفت خاورمیانه آشکارا، در محدوده منافع حیاتی ماست و همین امر هر عملی از جمله بکار بردن زور را توجیه می‌کند».

ناگزیریم در اینجا خلاصه‌ای از یک مصاحبه تلویزیونی که با «صمویل کوهین» صورت گرفته بیان داریم، این فرد یک یهودی امریکایی و همان کسی است که رهبری مطالعات و بررسیهایی را بدست داشت که منجر به اکتشاف بمب نوترونی به سال ۱۹۵۸ — در مرکز مطالعات وابسته به وزارت دفاع — شد. صهیونیست مدیحه‌گوی، به مقایسه رونالد ریگان — که دستور تولید این سلاح سرگبار را صادر کرده است — با دیگر رؤسای جمهور امریکا پرداخته می‌گوید:

«ریگان یک رئیس جمهور حقیقی است... او به این کار خود باید افتخار کند... پرداختن به کشف انواع تازه سلاحهای نیرومند، امری است هیجان‌انگیز و لذتبخش... و طبیعی است که در جنگ باید کشتار دسته‌جمعی را پیشه کرد و اتخاذ چنین شیوه‌ای در سرکوب دشمن امر بسیار قاطع و مهمی است...؛ جنگ جهانی سوم حتماً به وقوع خواهد پیوست و صحنه اصلی آن، اروپا خواهد بود که در همسایگی اردوگاه سوسیالیسم واقع شده است، ولی امریکا [از معرکه] به دور است و اقیانوسی وسیع، آن را مصون نگاه

می دارد...؛ بمب نوترونی هر کسی را که در محدوده یک کیلومتری محل انفجار باشد بلافاصله به قتل می رساند و آنانی که در فاصله دورتر، تا دهها کیلومتر از آن قرار دارند، بر اثر تشعشعات نیرومند آن دچار صدماتی در دستگاه عصبی شان شده که به فلج و بیهوشی می انجامند و در فاصله یک هفته در اثر آن خواهند مرد... جالب اینجاست که این بمب انسانها را می کشد ولی اشیاء و بناها را باقی می گذارد، ساختمانها را مشکل می توان دوباره ساخت درحالی که جایگزین کردن آدمیان کار ساده ای است (!..). جنگ و کشتار طبیعی بشری است که نمی توان تغییرش داد و مردم، وحشی هستند و آن کس که نمی کشد در اندیشه قتل است (!..). «... آفرین بر صهیونیستی که اینگونه پایبند آموزشهای اخلاقی تلمود خویش است!

مقاومت اروپاییها نسبت به پروژه های جنگی امریکا که پیش از هرجا قاره آنها را هدف قرار داده، شدت گرفته است. به دنبال تصمیم ناتو مبنی بر پخش موشکهایی با برد متوسط در خاک اروپای غربی و دستور ریگان مبنی بر تولید بمب نوترونی و اظهارات متعدد مسئولین امریکایی در این مورد، تظاهرات عظیمی در آمستردام پیاپی شده که نمایندگان از کشورهای اروپایی نیز در آن حضور داشتند. جمعیت تظاهرکننده بیش از سیصد هزار نفر برآورد شدند. اخیراً نیز این گونه تظاهرات در سرتاسر اروپای غربی - فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا و... در مخالفت با سیاستهای جنگی امریکا، گسترش یافته است.

بی مناسب نیست در اینجا مطالبی درباره بنیاد اندیشه ایدئولوژیک امریکایی که در یکی از گزارشهای «دراسات فتح» به شماره ۱۱۴ و مورخ ۱۹۸۱/۳/۷ آمده است تکرار کنیم. در این نشریه آمده است: پراگماتیسم<sup>۱</sup> پوشش ایدئولوژیک سرکردگان سرمایه داری انحصاری کنونی است که در انحصارات امریکایی جلوه گر شده است عصاره این فلسفه فرصت طلبانه این است که: «ارزش حقیقت همان ارزش عملی یعنی میزان سود و زیان آن است.» و این عصاره همچنان که روشن است اساس نظریه مشهور ماکیاولیستی است که: «هدف وسیله را توجیه می کند» آن هم به وحشیانه ترین و منحط ترین معنا و مفهومی که یک «بیزینس من»<sup>۲</sup> بدان قائل است.

۱. المسفر، ۱۹۸۱/۱۱/۲۲.

۲. مصلحت گرایی، نتیجه گرایی، عمل گرایی، مذهب و مکتب اصالت عمل...م.

۳. سوداگر، کاسبکار...م.

براین اساس انحصارگر- بویژه انحصارگر آمریکایی- را می‌بینیم که انسان را تنها موجودی می‌داند که حامل یکی از این ارزشهاست: قدرت کار، ثروت و دارایی نقدی یا جنسی (همچون میوه درختان جنگلی یا گوشت شکار که هر کس خوش شانس و نیرنگ‌بازتر و از نظر ابزار قویتر باشد آنها را در تملک خود دارد) از نظر آنان ارزش، در وجود انسانی نیست بلکه در منافع است که به همراه دارد و لاجرم انسان در چنین تعبیری متضمن هیچ حقیقتی درخود نیست که نتوان او را در قبال منافع ذکر شده، قربانی کرد. مسلماً در چنین فرهنگی در نظر گرفتن وضعیت میلیونها انسان گرسنه و محروم، ضرورتی ندارد، چه، مادام که آنان فاقد ارزش مادی هستند، ارزش وجودی هم ندارند.

شدت فاجعه هنگامی آشکار می‌شود که جهان خارج از مرزهای ایالات متحد را با عینک سرمایه‌داران انحصارگر یا نکی مشاهده کنیم؛ این جهان برای آنها صرفاً منبعی برای کسب منافع و تأمین مواد اولیه مورد نیاز و انواع ثروتها و موقعیتهای استراتژیک است؛ و در این میان گروههای «مخربی» هستند که در برابر غارتشان [غارت آمریکاییها] مقاومت می‌کنند و متعرض تجاوزاتشان می‌شوند،- مانند نیروهای انقلابی جهان سوم- و باید که ناپودشان کرد تا در نیل به آن «فواید» از زیان آنها، مصون ماند؛ و بالاخره گروههای مزاحمی نیز وجود دارند که نباید کمر به نابودی آنها بست بلکه باید به تسلیمشان واداشت و کنترلشان کرد، چه، به هر حال در ساخت نظام جهانی سرمایه‌داری، سهم اند...، اینان کشورهای استعماری هستند؛ در این چارچوب جوهر و اساس ایدئولوژی آمریکایی شکل می‌گیرد و طبعاً این چارچوب درست‌تر است جهان یکسان و همانند است.